

« جوزپه دی استفانو »

« پیپو » پسر بیچه پنج ساله‌ای که از شهر کاتانیا Catania به میلان آمده بود تا در مدرسه کشیشان نامنویسی نماید هرگز اپرا و شهرت رادربخواب هم نمیدید. تنها آرزوی او این بود که هرچه زودتر مدرسه علوم دینی را تمام کرده لباس ساده کشیشان را دربر نماید و چون در آن موقع اغلب آموزگاران پی برده بودند که « این پسرک خوش صداست » لذا باو حق داده بودند تا در دسته آواز کلیسای میلان عضویت داشته و در « مس » های بزرگ کلیسا در ردیف « باریتون ها » آواز بخواند. خانواده اش تهی دست و بسیار فقیر بود و پیپو قادر نبود با ادامه تحصیلاتش بارسنگینی بردوش خانواده اش بیفزاید شغل کشیشی را به آتیه وا گذاشت و در کارگاه مکانیکی استخدام گردید. پس از چندی چون حقوقش کافی نبود به استخدام اداره‌ای درآمد و سپس روزنامه فروش شد. چون برای فروش روزنامه‌ها و سبقت از دیگر همکارانش به صدای قویتری محتاج بود بدون اینکه متوجه شود نخستین خشت بنای سر نوشتش را ریخت.

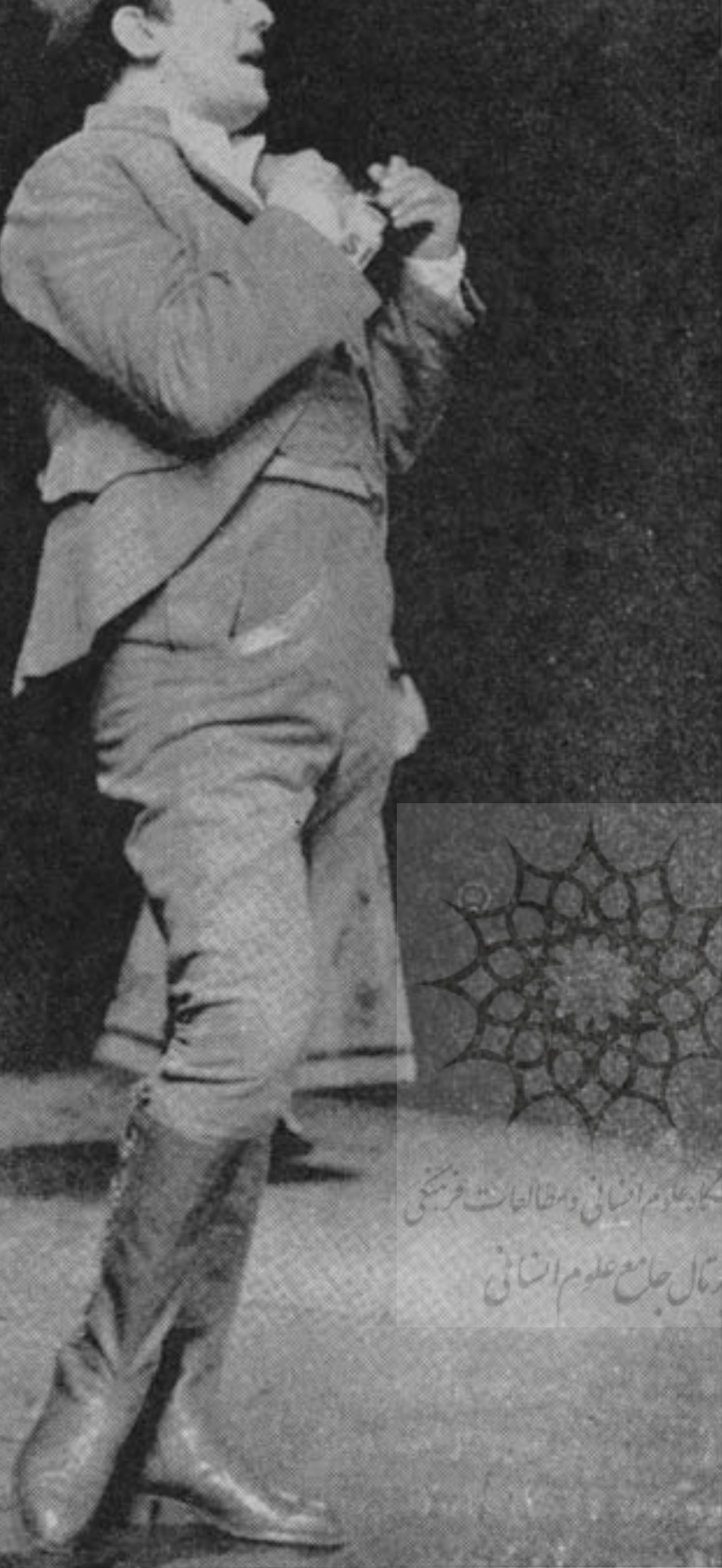
رقبای روزنامه فروش از صدای او واهمه داشتند. صدای او که بدون هیچ زحمتی با کشش و قوت خود صدای دیگران را میپوشاند موفقیت او را تضمین مینمود و آخر شب زودتر از دیگران روزنامه‌هایش را میفروخت. رفقایش

گاهی طعنه‌زنان باو میگفتند «تومیایست خواننده میشدی نه روزنامه‌فروش»
 و چون با آنان دوستی صمیمی بود هر يك بفراخور حال خود تصمیم گرفتند پولی
 اندوخته و «پیپو» وا وادارند به کلاس درس آواز برود.
 نخستین استادش آدریانو توکیو Adriano Tocchio بزودی دریافت
 چه گنج بزرگی در حنجره این جوانك نهفته است. هنوز اندکی نگذشته بود



«جوزپه دی ستفانو» پس از اجرای اپرای کارمن

که استادش او را برای شرکت در مسابقه آواز به شهر «فلورانس» روانه ساخت
 و جوزپه در نتیجه موفق باخذ بورس تحصیلی گردید. با استفاده از این کمک
 هزینه توانست نزد یکی از باریتون‌های هنرمند اپرای سکالاترین آوازش را
 دنبال کرده و بر تکنیک و معلومات خود بیفزاید. هنوز تدریس به پایان نرسیده بود
 که جنگ فرارسید و جوزپه را نیز که متولد سال ۱۹۲۱ بود به جبهه بردند. از



طالع خوش به خدمت افسری گماشته شد که «از آواز چیزی سرش میشد» و نمیکذاشت جوزپه در جبهه نبرد کند وی در نامه‌ای از جبهه روسیه باو نوشت «سرهای شدید اینجا بصدایت آسیب خواهد رساند تو باید پشت جبهه بمانی» این افسر چند ماه بعد در سنگری از پای درآمد. باشکست این گروه جوزپه نیز از طرف آلمانها اسیر شده به اردوگاه اسرا فرستاده شد. یکی از افسران آلمانی که بصدای «بنیامینو جیلی» علاقه داشت پس از شنیدن صدای جوانك باو قول داد که او را بهر ترتیب شده از اسیرگاه برهاند.

جوزپه چندی بعد خود را به سویس رسانید و جهت امرار معاش نخست در کنسرت و وارپته و سپس در کارخانه‌های صفحه‌سازی فعالیت نمود. پس از پایان جنگ بدون فوت وقت خود را به استاد سابقش «مونتسانتو» رسانید و تمرینات آوازش را تا بدانجا رسانید که در سال ۱۹۴۶ برای نخستین بار در تاترد رجیو امیلیا، Reggio Emilia بروی

در نقش «نمورینو»

صحنه اپرا ظاهر گردید و نقش «دگریو» Des Grioux را در اپرای «مانون» ماسنه اجرا کرد و تقریباً یکسال بعد در ماه مارس ۱۹۴۸ همین نقش را در

اپرای سکالا بعده او وا گذاشتند
ویازدماه بعد بروی صحنه اپرای
متروپولیتن نیویورک پا نهاد .

این سرگذشت را که بی-
شباخت به «قصه» نیست خود جوزپه
با کمی خجالت و بی اشتیاقی در
حالیکه در اطاق محقرش در کنار
قفسه‌ای از کتابهایش نشسته بود
برایم تعریف میکرد. هر کس این
مرد را در این خانه در حوالی
میلان میدید میتوانست اطمینان
داشته باشد که ضرب‌المثل «تنور
ها جز صدا چیزی ندارند» درباره
او صدق میکند. این مرد ساده ،
صمیمی و جدی که اطاقش را به نحو
شایسته‌ای با انواع مبلهای قدیمی
و موزن فرش کرده بود بمن میگفت
«هر وقت پول دارم برای تزیین
اطاقم خرج میکنم ، وی همچون
پرنده‌ای نخست به لانه خود
میانداشید .

« ژوزف و کسبرگ » منقد

هنری روزنامه‌های وین پس از
مشاهده « جوزپه دی ستفانو » در

نقش «کالاف» از اپرای «توران دخت»

در نقش «سیورا ادوسی» از اپرای «کارمن»

در باره او چنین نوشت « این مرد سلطان صدا و تاتراست ، همه آنهایی که او را
در نقش‌های مختلف می بینند و یا صدایش را در صفحه‌های اپرایی گوش میدهند



همعقیده اند که اصالت هنری صاحب این صدا کم نظیر و فراموش نشدنیست.

توسکانینی که بمناسبت پنجاهمین سال مرگ «وردی» در نظر داشت «رکویم»
 او را اجرا نماید از «ستفانو» دعوت نمود تا در این کنسرت آواز بخواند ولی
 «ستفانو» که به بدخلقی های توسکانینی با خوانندگان آگاه بود و میدانست که
 این رهبر بزرگ هنگام تمرین بسیار خشمگین شده و به همه ناسزا میگوید از
 ترس اینکه مبادا رابطه اش با توسکانینی تیره شود از شرکت در این کنسرت
 امتناع نمود و بالاخره توسکانینی «سزارسیه پی» خواننده باس را نزد او فرستاد
 تا او را از واهمه برهاند. «پیپو» میگوید توسکانینی خارق العاده ترین هنرمندی
 بود که تا کنون شناختم. وی میان هنرمند و انسان فرقی نمیداند و عقیده دارد
 هنرمندی که در انسان بودنش مشکوک شویم یک پول سیاه هم نمیآورد. از نخستین
 همکاری توسکانینی و استفانو دوستی صمیمانه و عمیقی بوجود آمد که تا مرگ استاد
 ادامه داشت و نامه ها و هدایای رد و بدل شده ما بین آن دو این دوستی را گواهی میدهد.
 اگر تنقیداتی را که موسیقی شناسان درباره طرز اجرای او و زیبایی
 صدایش نموده اند از دیده بگذرانیم مشاهده میکنیم که چه در میلان یا مکزیک
 و چه در وین یا نیویورک او را هنرمندی پر جرارت، زنده و اصیل قلمداد
 نموده اند و این امر در آواز او نیز منعکس شده است.

جای تعجب نیست که وی اغلب اجرای آثار اپرایی دوره رومانتیسم و
 ورسم ایتالیا را همچون آثار وردی، پوچینی و ماسکانی بر دیگر آهنگسازان
 ترجیح میدهد. استفانو از خوانندگان نیست که با ظهورش بروی صحنه پیوند
 ناگسستگی میان وی و تماشاچی بوجود میآید. هنگامیکه فریاد «ویتوریا»ی
 Vittoria او را در پرده دوم «توسکا» میشنویم رعشه بر اندامان میفتد زیرا
 از درون حنجره او فریاد انسانی را میشنویم که زیر شکنجه جلادان تا آخرین
 رمق مقاومت میکند.

ستفانو هنرمندیست که با زیاده رویهای بیهوده «پرسوناژ» های خود را
 غیر طبیعی جلوه نمیدهد و آگاهی کامل به سرحد صدا و قدرت آواز خود دارد.
 تنها زیبایی صدا هنگامیکه توازی ما بین احساسات و افکار هنری وجود نداشته
 باشد یا موقعیکه خواست آهنگساز اثر پایمال شود معنی و ارزشی ندارد. استفانو
 قادر است چهره «فورته» و چهره «پیانو» جذابت و شخصیت صدایش را حفظ کند و با

دادن نوانسها و تزئینات زیبا بصدايش حالات دلخواهش را بوجود میآورد که همین امر او را از دیگر خوانندگان برجسته و ممتاز مینمایاند. از مجموعه آوازش، ملودیهای جالبی تامدتها درخاطره انسان طنین میافکنند. مثلاً در نقش «نمورینو» Nemorino از اپرای «اکسیر عشق» لحظه‌ای که داروی «دولکامارا» تأثیر خود را بخشیده و این جوانك دهاتی یکباره بصورت عاشقی صبور و زودرنج درمیآید یا اینکه در اپرای «بالماسکه» مخلوطی از درد و شکست در آوازش نمودار میگردد و او را وامیدارد تا «آملیا» را ببخشد، صحنه‌هاییست که تماشاچی را وامیدارد تامدتها پس از پایان اپرا برایش کفزده و او را چندین بار متوالیاً به جلو پرده باز بخواند.

این تنها دو نمونه کوچک از «رپرتوار» بی‌شمار ستفانوست. وی تاکنون از «ورتر» ماسنه گرفته تا «دون خوزه» در اپرای «کارمن» و از نقش «جونسون» اپرای «دختر مغربی» تا «ادگار» اپرای «لوچیا» و «دوک» اپرای «ریگولتو» و «رودولفو» ی لا بوهم همه پرسوناژهای لیریک را اجرا نموده است.

شنونده‌ای که ترانه‌های زیبای ناپلی را از دهان «پپپو» میشنود میتواند به پسرک سیسیلی که به میلان آمده بود تا روزی کشیش شود آفرین بگوید و لیاقت او را با فریاد «بیز» یا «داکاپو» بستاید. «جوزپه دی ستفانو» عنوان بهترین تنور عصر ما را احراز نموده و صفحات بی‌شماری که در دست دوستداران صدایش میگردد گواه بر این مدعاست.

فنانی و مطالعات فرنگی

رتال جامع علوم انسانی

ترجمه عنایت رضائی
از مجله «اپرنولت»